

## صورت‌بندی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و خوانش‌های موجود در این حوزه

\* محمد رحیم عیوضی

\*\* سید حسام‌الدین باب‌گوره

### چکیده

سؤال اصلی مقاله این است که مفهوم حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چگونه صورت‌بندی شده است؟ فرضیه مطرح این است که حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران فرماسیونی متفاوت، منحصر به فرد و نوین دارد و دارای صورت‌بندی دوگانه و طولی است؛ به طوری که از یک سو حاکمیت الهی و موازین اسلام را به عنوان اساس و زیرساخت حاکمیت و حکومت‌داری پذیرفته است و از سوی دیگر در طول این حاکمیت الهی، به مبانی جمهوریت و حاکمیت ملت ارزش نهاده و آن را در قالب موازین اسلام صورت‌بندی کرده است و حاکمیت دوگانه الهی - مردمی را موجودیت بخشیده است.

### واژگان کلیدی

حاکمیت، حاکمیت الهی، حاکمیت مردمی، جمهوریت، قانون اساسی.

eivazi.daneshjo@yahoo.com

hesam.babgowreh@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۸/۱۲

\*. دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ع) قزوین.

\*\* دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی.

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۵/۲۳

**مقدمه**

حاکمیت، در مقام یکی از عناصر محوری و شاکله نهاد دولت - ملت، قدرت عالی دولت نیز هست. این قدرت عالی و مشروع و انحصاری، به دولت توان قانون‌گذاری، تصمیم‌سازی و اجرایی در محیط داخلی می‌بخشد و در محیط خارجی و بین‌المللی، احترام سایر کشورها به استقلال و تمامیت ارضی آن کشور را در پی دارد. بر این اساس، این عنصر بنیادین دولت - ملت با توجه به جغرافیای گفتمانی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه، موجودیت می‌یابد و ارزش‌های دایر بر جامعه و مردم آن (زیست اجتماعی) را در خود نهادینه می‌کند. به عبارت دیگر، حاکمیت، در ذات مفهومی خویش، دارای زیرساخت و مبانی نظری موجودیت‌بخش است و در عالم عینی، متأثر از بافت فرهنگی و اجتماعی هر جامعه، صورت‌بندی‌های متفاوتی دارد که گذاری به تاریخ تحول این مفهوم در اندیشه سیاسی جهان، گویای این تفاوت‌ها و بومی شدن این مفهوم است.

یکی از کارویژه‌های محوری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بنا به ماهیت نهادی‌اش، تبیین و تفسیر مبانی حاکمیت، نهادها و کارگزاری‌های حاصل از آن، به منظور تدبیر و تنظیم امور اجتماع است. این قانون با توجه به ارزش‌های اسلامی و انقلابی جامعه اسلامی ایران و رهبران آن، صورت‌بندی و شکلی متفاوت و نو به مفهوم حاکمیت داده و نهادها و کارگزاری‌های مختص به خود را برای اعمال آن پیش‌بینی کرده است.

بنابراین در این مقاله ضمن تشریح حاکمیت در اندیشه سیاسی غرب و اسلام، صورت‌بندی، خوانش‌ها و مکانیزم اعمال حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مطالعه و بررسی شده است. در این راستا، سؤال محوری و اصلی مقاله این است که مفهوم حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چگونه صورت‌بندی شده است؟ در پاسخ به این سؤال، این فرضیه مطرح است که حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شکلی متفاوت، منحصر به فرد و نو دارد و دارای صورت‌بندی دوگانه و طولی است؛ به طوری که از یک سو، حاکمیت الهی و موازین اسلام را به عنوان اساس و زیرساخت حاکمیت و حکومت‌داری پذیرفته است و از سوی دیگر، در طول این حاکمیت الهی، برای مبانی

جمهوریت و حاکمیت ملت ارزش قائل شده و آن را در قالب موازین اسلام صورت‌بندی کرده و حاکمیت دوگانه الهی - مردمی را پدید آورده است. در ابتدا ضروری می‌نماید که مفهوم حاکمیت و تحول تاریخی این مفهوم در اندیشه سیاسی، بررسی شود.

## حاکمیت<sup>۱</sup>

### تعریف حاکمیت

حاکمیت یا فرمان‌فرمایی، قدرت عالی دولت است که به موجب آن، دولت، قانون‌گذار و مجری قانون است و قدرتی مافوق وی نیست. (آشوری، ۱۳۷۳: ۱۲۸) منظور از قدرت عالی، تصمیم‌گیری و اجرای تصمیم در داخل قلمرو کشور است که نشان‌دهنده تصمیم‌گیری مستقل در جامعه ملت‌هاست. (علی‌بابایی، ۱۳۸۴: ۲۵۶) این قدرت عالی اولاً بر کشور و مردم آن، اقتدار و برتری بلامنازع دارد؛ به ترتیبی که همگان در داخل کشور از آن اطاعت می‌کنند؛ ثانیاً کشورهای دیگر، آن را به رسمیت می‌شناسند و مورد احترام است. درباره جوهرهای حاکمیت، از دیرباز نظریاتی همچون: حاکمیت الهی، حاکمیت فردی، حاکمیت مردم و حاکمیت ملی مطرح شده است.

بر اساس نظریه حاکمیت الهی، قدرت حاکمیت، ناشی از اراده خداوند است و زمامداران دستورات خداوند را اجرا می‌کنند. از این نظریه دو مکتب منشعب شده است: در مکتب اول که آن را فوق طبیعی گویند، این اعتقاد وجود دارد که خداوند، نه تنها خالق قدرت سیاسی است، بلکه افرادی خاص را منصوب و مأمور اعمال این مقررات کرده است. در مکتب دوم که با عنوان مکتب یزدانی از آن یاد می‌شود، نظر بر این است که افراد انسانی با اعتقاد به اقتدار و مشیت الهی، خداوند را ناظر بر اعمال خود می‌دانند و تحت لوای او اعمال قدرت می‌کنند. نظریه حاکمیت فردی، بیان می‌دارد که مجموعه اقتدارات سیاسی به فردی تعلق دارد که به دلایل موروثی و شخصی، لیاقت و استطاعت اعمال قدرت و فرمانروایی را دارد. این حاکم مطلق، تمام اقتدار خود را از خداوند می‌داند و باور دارد که همه تصمیم‌ها به اراده و تصمیم اوست.

---

1. Sovereignty.

نظریه حاکمیت مردم، حالتی را بیان می‌دارد که در آن، هر یک از افراد مردم به صورت برابر و بدون واسطه، در تعیین سرنوشت خویش نقشی اساسی داشته باشند. نظریه حاکمیت ملی نیز، معطوف به حالتی است که در آن، مجموعه ملت به عنوان پیکره واحد و شخصیت حقوقی مستقل از افراد تشکیل‌دهنده آن، اقتدار عالی بر امور و شئون جامعه داشته باشند. بر این اساس، حاکمیت، نفس قدرت است و حکومت، مجموعه عوامل و ابزاری است که این قدرت به وسیله آن اعمال می‌شود. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۳ - ۱) به عبارت دیگر، حاکمیت یعنی آزادی و استقلال جامعه سیاسی که دولت، نماینده و مظهر آن است. (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۰: ۵۴)

بر اساس تعاریف مختلف از حاکمیت، باید آن را به معنای قدرت برتر و عالی صلاحیت برای تصمیم‌گیری نهایی تلقی کرد که در رأس همه قدرت‌ها قرار دارد. (عالم، ۱۳۷۳: ۲۵)

حاکمیت را به دو نوع درونی و برونی طبقه‌بندی می‌کنند:

حاکمیت برونی در روابط بین دولت‌ها چهره می‌نماید و وجود آن، مستلزم نفی هرگونه تبعیت از دولت‌های خارجی یا وابستگی به آنهاست. دولت - کشور، دارای حاکمیت برونی است که در روابط متقابل خود در سطح بین‌الملل، با دولت - کشورهای دیگر کاملاً برابر است و به عنوان شخصیت حقوقی مستقل و برابر، با دولت‌های دیگر مقابله می‌کند. (حاکمیت دولت)

حاکمیت درونی دولت به معنای آن است که دولت در برابر اعضای جماعت، اعم از فرد و گروه و طبقه یا تقسیمات سرزمینی نظیر شهر و شهرستان و استان و ایالت، دارای قدرت برتر است. آخرین کلام از آن اوست و اراده او بر تمام اراده‌های جزئی غلبه دارد. (حاکمیت در دولت) (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۰)

شاخصه‌ای که حاکمیت داخلی و خارجی را از هم منفک می‌کند، مرز جغرافیایی است که ضمن تفکیک سرزمین کشورهای موجود در نظام بین‌الملل، حاکمیت داخلی (قدرت مطلقه حکومت بر قلمرو کشور) و حاکمیت خارجی (استقلال) را نیز از هم تمییز می‌دهد. امروزه کشورها صرفاً بر مردمی کنترل ارادی دارند که در قلمروی معین زیست می‌کنند. (مقتدر، ۱۳۷۰: ۱۹۱)

### ریشه حاکمیت و تحول تاریخی این مفهوم

مفهوم حاکمیت در آغاز پیدایش، جوهره سیاسی داشت و پس از تحولات اجتماعی و سیاسی فراوان، ماهیتی حقوقی یافت. برداشت حقوقی از مفهوم حاکمیت در طول تاریخ، دگرگونی یافته است که با بررسی دقیق‌تر، می‌توان مراحل این دگرگونی‌ها را در انطباق با شکل‌گیری و صورت‌بندی مفهوم دولت - کشور به آسانی مشاهده کرد.

در حقوق باستان نیز آثار نوعی بینش در مورد حاکمیت ملاحظه می‌شود که اگر آن را تجزیه و تحلیل کنیم، دو جنبه در آن مشهود است: استقلال و انحصار. استقلال در برابر نیروها و دولت‌های خارجی و انحصار قدرت در رابطه با گروه‌ها و افراد داخلی. (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۱)

ظهور مفهوم حاکمیت با ابعاد و وجوه امروزی، متعلق به دوره‌ای است که نظام فئودالیت به فرو پاشید و قدرت فئودال از شکل پراکنده آن در شبکه پیچیده‌ای از روابط سیاسی، به سوی تمرکز در حکومت مرکزی سوق یافت. در نظام فئودالی، هیچ واحد قدرتمندی نمی‌توانست در برابر واحد دیگر ادعای حاکمیت داشته باشد؛ چرا که ویژگی نظام فئودال ایجاب می‌کرد قدرتمندان با ارتباط متقابل و سلسله‌مراتب زندگی کنند، ولی سلسله‌مراتب موجود بین واحدها، معنای حاکمیت یک واحد بر واحد دیگر را نداشت. در این نظام، دو استثنا بودند که ادعای استقلال داشتند و خود را تابع هیچ قدرتی نمی‌دانستند: یکی قدرت امپراتوری و دیگری قدرت کلیسایی. (همان: ۱۸۲؛ مدنی، ۱۳۷۴: ۱۳۵ و ۱۳۶)

تجربیات تاریخی نشان می‌دهند که هیچ‌کدام از این دو، به معنای واقعی کلمه حاکمیت نداشتند؛ زیرا از یک سو قدرت امپراتوری، بر اساس دکترین الهی، در عمل برخاسته از کلیسا بود و امپراتورها می‌بایست مشروعیت خود را ضمن تشریفات مذهبی، از بالاترین مرجع دینی یا نماینده او دریافت می‌کردند. از سوی دیگر، قدرت امپراتوری در حقوق و عمل، در انتخاب پاپ و انتصاب برخی دیگر از مقامات روحانی، نفوذ مستقیم داشت. بنابراین، این دو در واقع لازم و ملزوم یکدیگر شمرده می‌شدند و روابط آنها بر اساس موازین متقابل بود. پس نمی‌توان از خصیصه حاکمیت برای هیچ‌کدام از آنها سخن گفت.

پیدایش دولت جدید به مفهوم دولت - ملت در سال ۱۶۴۸م، در واقع طلیعه مبارزه‌ای آشکار علیه برتری کلیسا یا امپراتوری به شمار می‌آمد. علمای این فن در خلال این مبارزه،

دو نظریه حقوقی تعیین‌کننده مطرح کردند که به موجب یکی از آنها، حاکمیت، صفت اساسی قدرت دولت - کشور تلقی می‌شود و نظریه دیگر، حاکمیت را در استقلال بی‌کم و کاست قدرت دولت - کشور از هرگونه قدرت دیگری می‌داند.

از آن پس، حقوق‌دانان برای ایجاد پایه‌های حقوقی دولت - کشور کوشیدند و پیامدهای دامنه‌داری در زمینه حاکمیت، به عنوان موضوع اساسی و موجودیت‌بخش این نهاد سیاسی، آغاز شد. این کوشش‌ها در قرن شانزدهم به بالاترین درجه خود رسید و گروهی از حقوق‌دانان، به ویژه فرانسویان، به ایضاح مفهوم حاکمیت و شناخت عناصر تشکیل‌دهنده آن و چگونگی بهره‌برداری عملی و اجرایی از آن، پرداختند.

ژان بدن، یکی از نخستین صاحب‌نظرانی است که در رساله پرآوازه خود به نام «شش کتاب جمهوریّت»، حاکمیت را «اقتدار مطلق و مداوم دولت - کشور» تعریف می‌کند. وی دو مفهوم حاکمیت و دولت را از یکدیگر جدا نمی‌داند و هر دو را به مثابه مفهومی واحد به کار می‌برد. سپس مکتب حقوقی فرانسه، با الهام از اندیشه‌های بدن، به توسعه نظریه حاکمیت همت گمارد. (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۳ - ۱۸۱؛ وفادار، ۱۳۷۴: ۴۴۶ و ۴۴۷)

## صورت‌های حاکمیت در تاریخ غرب

### ۱. نظریه حاکمیت مطلق

در پی رها شدن پادشاهان اروپا از قید و بند کلیسا از یک سو و امپراتور از سویی دیگر، نظریه حاکمیت مطلق، با تلاش حقوق‌دانان فرانسه قوام گرفت. در نظام زمامداری پادشاهان فرانسه، این اهداف سه‌گانه دنبال می‌شد: طرد ادعاهای امپراتوری مقدس رومی - ژرمنی، تثبیت استقلال خود در برابر پاپ و سرانجام، رفع موانعی که اربابان فئودال در برابر قدرت مستقیم شاه به وجود می‌آوردند. برای تحقق این اهداف، می‌بایست شرایط لازم اقتدار برای سلطان، از رهگذر توجیه و تبیین فلسفی و حقوقی، فراهم می‌آمد؛ یعنی اقتدار برتر در داخل قلمرو سلطنت و اقتدار برابر، در مقابل قدرت‌های خارجی. بنابراین، به اصل استقلال توسل جستند و مبنای نظری آن را بدین گونه رقم زدند که از استقلال، آزادی زاییده می‌شود و صفت اساسی آزادی، دارا بودن حاکمیت است. (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۴) به عبارت دیگر، حاکمیت مطلق به

حاکمیتی گفته می‌شد که از لحاظ داخلی و خارجی هیچ‌گونه تبعیتی نداشت و قدرت مافوقی نمی‌شناخت. (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۳۶)

بر این اساس، نخستین نمود حاکمیت مطلق، قدرت نامحدود و انحصاری پادشاه بود؛ به طوری که به موجب حقوق ازلی، تمام نیروهای دولت - کشور را در اختیار داشت و اراده‌های داخلی و خارجی نمی‌توانستند در برابر اراده او مقاومت کنند.

نظریه حاکمیت مطلق از لحاظ حقوقی در قرن شانزدهم قوام یافت و نتایج مهمی داشت. در این عصر، دکترین حاکمیت مطلق، با الهام از اندیشه‌های واتل<sup>۱</sup> و تحت تأثیر فلاسفه و حقوق‌دانان آلمانی نظیر هگل<sup>۲</sup>، ون ساوین یی<sup>۳</sup> و وان ایهرینگ<sup>۴</sup>، در مسیر اثبات خصلت مطلق‌گرایانه و نامحدود حاکمیت دولت - کشور به پیش رفت؛ با این تفاوت که حاکمیت، به شه‌ریار و سلطان منحصر نبود. در این دوره، مفهوم فراگیر و گسترده دولت - کشور، جانشین مفهوم رئیس مملکت شد، به طوری که سلطنت فقط یکی از نمودهای دولت بود، نه تمام آن.

با وجود این تحول بسیار اساسی و انتقال حاکمیت از شخص به نهاد، ماهیت اطلاق‌گرایانه حاکمیت به گونه‌ای بود که دست دولت - کشور را در انجام امور باز می‌گذاشت؛ تا جایی که حاکمیت مطلق، به مطلق‌گرایی در حکومت و پذیرش رژیم‌های استبدادی و خودکامه انجامید. (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۴ و ۱۸۵)

## ۲. نظریه حاکمیت مردم

نظریه حاکمیت مردم، بیانگر نوعی از سازمان دولت - کشور است که هر یک از افراد مردم، به صورت مساوی و بدون واسطه، در تعیین سرنوشت خویش، نقش اصلی را ایفا می‌کنند. (علیزاده، ۱۳۸۸: ۱۹۱) این نظریه را نخستین بار، در آغاز قرون وسطی، اندیشمندان کاتولیک، نظیر سن توماداکن و پیروانش در غرب مطرح کردند. سپس مخالفان نظام سلطنتی، آن را توسعه دادند. در قرن هفدهم، مکتب حقوق طبیعی و بین‌المللی، دقت و وضوح بیشتری به آن

1. Wattel.
2. Hegel.
3. Von Savigni.
4. Von Ihring.

بخشید و آنگاه ژان ژاک روسو<sup>۱</sup> و دایره‌المعارف‌نویسان فرانسه را تحت تأثیر قرار داد. بر این اساس، یکی از ریشه‌های آموزه دموکراسی را می‌توان در این تحول معنایی حاکمیت یافت که متأثر از آن، حاکمیت در صورتی موجودیت می‌یافت که مقوم به پشتوانه و مشارکت مردم و شهروندان ساکن در دولت - کشور باشد؛ چنان که ژان ژاک روسو نیز معتقد بود حاکمیت مردم، جمع قطعات حاکمیت است که هر قسمت، متعلق به یک فرد است. روسو در کتاب «قرارداد اجتماعی» می‌نویسد: «فرض کنیم که دولت - کشور از ده هزار شهروند ترکیب یافته باشد؛ سهم هر عضو دولت - کشور، یک ده هزارم قدرت حاکم است». قانون اساسی سال ۱۷۹۳ فرانسه، تحت تأثیر روسو و دایره‌المعارف‌نویسان، دکترین حاکمیت مردم را عملی کرد. در این دکترین، با تکیه بر اصل دموکراسی مطلق، توده‌های شهروندان، سرچشمه و مرکز قدرت شناخته شده‌اند. در این آموزه، هریک از شهروندان دارای حق اساسی مشارکت برای صورت‌بندی اراده حاکم است.

دکترین حاکمیت مردم، از لحاظ سازمان‌بندی دستگاه‌های حاکم، شکل حکومت، نحوه‌گزینش و ارتباط بین قوای مملکت، اصول و قواعد و هنجارهایی به وجود می‌آورد که نتیجه منطقی این گونه تفکر است، ولی به معنای نفی حاکمیت مطلق نیست، بلکه قائل به جابه‌جایی آن است؛ یعنی اراده حاکم به جای آنکه شهریار یا دستگاه دولتی باشد، گروهی مرکب از افراد عضو است. این نظریه به «حاکمیت تقسیم‌شده» نیز شهرت یافته است. (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۷ - ۱۸۵)

### ۳. نظریه حاکمیت ملی

نظریه حاکمیت ملی، مبتنی بر نوعی از نظام دولت - کشور است که در آن، نهاد ملت به عنوان یک ارگان‌بسم واحد و شخصیت حقوقی مستقل از اعضای تشکیل‌دهنده آن، اقتدار عالی را بر امور جامعه اعمال می‌کند. (علیزاده، ۱۳۸۸: ۱۹۱) این نظریه را مجالس مؤسسان انقلابی فرانسه بین سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۱ ابداع کردند. در این نظریه، حاکمیت که مجموع قدرت‌های دولت - کشور است، متعلق به کلیتی به نام ملت است. ملت، شخصیتی حقوقی و

---

1. Jean - Jacques Rousseau.



متمایز از کسانی است که آن را تشکیل می‌دهند. ملت، موجودی واقعی و متفاوت با افراد و گروه‌ها و طبقات است و برساخته‌ای انتزاعی از جمعیت ساکن در قلمرو یک دولت - کشور است که حاکمیت از آن اوست و نمایندگان او آن را اعمال می‌کنند. به عبارتی، ملت، کلیتی است با اراده جمعی و واجد استقلال و نیروی فرمانروایی برتر.

اندیشه اولیه طراحان این نظریه، خلع پادشاه از قدرت مطلقه فرمانروایی و اعطای این قدرت به ملت بود. با خلق مفهوم ملت در برابر مردم، در قانون اساسی سال ۱۷۹۱ فرانسه، حاکمیت ملت چنین لحاظ شد: «حاکمیت، واحد بخش‌ناپذیر و غیر قابل انتقال است و به ملت تعلق دارد». (قاضی، ۱۳۸۳: ۱۸۷)

در نظریات مربوط به خاستگاه حاکمیت، بین حاکمیت ملی و حاکمیت مردم این تفاوت وجود دارد که در حاکمیت مردم، هر یک از افراد حق تعیین سرنوشت فردی و اجتماعی خویش را دارد (دموکراسی مستقیم)؛ در حالی که در حاکمیت ملی، قدرت یکپارچه و متحد مجموعه افراد، از طریق نمایندگی (دموکراسی غیرمستقیم) بر سرنوشت افراد فعلیت می‌یابد. (هاشمی، ۱۳۸۷: ۴)

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اولین قانون اساسی است که حاکمیت الهی و مردمی را در قالب ولایت فقیه اجرایی ساخت و حاکمیت الهی را به واسطه امامان معصوم و ملت اسلامی، به ولی فقیه واگذار کرد.

از آنجا که جمهوری اسلامی، نظامی است مبتنی بر ایمان به خدای یکتا، اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر الهی، در این نظام، قدرت و حاکمیت در الله خلاصه می‌شود. قانون اساسی، حاکمیت خداوند را از طریق اعمال قوانین اسلامی (برگرفته از وحی) و رهبری اسلامی (ولایت فقیه در مقام نایب امام معصوم در عصر غیبت) در جمهوری اسلامی نهادینه کرده است. (همان: ۳)

### مبانی حاکمیت در اسلام

از لحاظ تبارشناسی نظریات حاکمیت، دیرینه‌ترین نظریه در مورد منشأ قدرت و حاکمیت حکومت، نظریه حاکمیت الهی است که در آیین‌های بزرگ الهی بیان شده است. مشخصه

اساسی این نوع نگرش، تعلق و اختصاص انحصاری حاکمیت مطلق به خداوند است که پروردگار برای مدیریت دینی، سیاسی و اجتماعی بشر، آن را به پیامبران و اولوالامرهای مردم تفویض کرده است. بر اساس این دیدگاه، منشأ قدرت و حاکمیت، الهی است و نباید آن را در جای دیگر جستجو کرد. (درخشه، ۱۳۸۳: ۱ و ۲)

بر این اساس، در دین مبین اسلام نیز حق حاکمیت از آن خداست؛ زیرا مالک هستی، اوست؛ چنان که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (ملک / ۱)

بزرگوار است آن که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست.

در اندیشه سیاسی اسلام، حاکمیت الهی به معنای «بروز و ظهور اراده خدا به وسیله پیامبران و تحول وجدان‌های سلیم در جوامع بشری و اجرای آن به وسیله خود انسان‌هاست». (جعفری، ۱۳۶۹: ۲۹۷) بنابراین از منظر اسلام، حکومت بر انسان‌ها، حق خدا و از شئون ربوبیت اوست و هیچ کس حق حاکمیت بر دیگری را ندارد، مگر آنکه از طرف خدای متعال نصب شده یا مأذون باشد.

با وجود حاکمیت مطلق خداوند بر جهان و انسان، باری تعالی انسان را خلیفه و وارث خویش در زمین تعیین کرده و حاکمیت خویش را به وی تفویض فرموده است. در آیات متعددی به این موضوع اشاره شده است. (فاطر / ۳۹؛ نخل / ۶۲؛ نور / ۵۵؛ بقره / ۳۰)

آنچه جای بحث و بررسی دارد، این است که خداوند حاکمیت خویش را به چه کسانی تفویض فرموده است. با توجه به تأکید اسلام بر نظام شورایی و آرای عمومی و اصولی چون آزادی و اختیار، همچنین اجتناب‌ناپذیر دانستن توسل به آرای عمومی، حاکمیت مردم در قانون اساسی جایگاه ویژه‌ای دارد. حاکمیت در قانون اساسی از آن انسانی است که آموزه‌های دین اسلام را آزادانه اختیار کرده است. بر اساس آموزه‌های اسلامی و مذهب تشیع، حاکمیت به عنوان امانتی از سوی خدا به انسان واگذار شده و در مذهب تشیع، در قالب ولی فقیه و پذیرش مردمی آن تحقق یافته است؛ تا جایی که مردم نه تنها در انتخاب ولی فقیه و دیگر مقامات حکومتی، بلکه در پروسه عملیاتی شدن کارویژه‌های حکومت نیز نقش دارند.

### گذاری بر خوانش‌های اسلامیت و جمهوریت در جمهوری اسلامی ایران

درباره میزان وجود اسلامیت (حاکمیت الهی) و جمهوریت (حاکمیت ملی و مردمی) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظریه‌ها و تفاسیر متعددی وجود دارد که می‌توان آنها را در سه خوانش طبقه‌بندی کرد:

الف) طیف اول، دارای خوانشی افراطی است و فقط جلوه‌های اسلامیت قانون اساسی را می‌بیند و جمهوریت و حاکمیت مردمی در این قانون را طفیلی می‌داند که با هدف خالی نبودن عریضه و اقناع جمهوری‌خواهان و ملی‌گرایان، در قانون اساسی گنجانده شده است. (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۲۰۹) در این گفتمان، بر حاکمیت الهی فقیه تأکید می‌شود و مردم در مشروعیت‌بخشی به حکومت فقیه نقشی ندارند. این خوانش، با قطعی دانستن نصب الهی فقیه، که به واسطه ائمه اطهار علیهم‌السلام صورت گرفته است، عملاً راه را بر مشروعیت مردمی می‌بندد. (پالیزبان، ۱۳۸۸: ۱۱۷)

ب) خوانش دوم از مقوله اسلامیت و جمهوریت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با رویکردی تفریطی، قانون اساسی را بر اساس آموزه‌های جمهوری‌خواهانه تفسیر می‌کند؛ تا جایی که دین و مکتب را نیز در چارچوب جمهوریت می‌گنجد و اسلام را در مرتبه بعد از جمهوریت قرار می‌دهد و حاکمیت مردمی را برجسته می‌کند. (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۲۰۹) این گفتمان، به الگویی جدید از دینداری سازگار با مدرنیته و دموکراسی گرایش دارد که تلفیقی از دین و دموکراسی و معنویت و مدرنیته است. این خوانش ضمن برجسته کردن جمهوریت نظام، معتقد است بنا به خواست مردم، نظام سیاسی، مطابق شریعت عمل می‌کند. به عبارتی دیگر در این خوانش، جمهوری مسلمانان بر جامعه حاکم است. این خوانش از حکومت اسلامی، حاصل تفسیر و برداشت‌هایی است که نوگرایان دینی و ملی - مذهبی‌ها، تحت تأثیر مفاهیم مدرنیته غربی، از اسلام ارائه می‌دهند. (پالیزبان، ۱۳۸۸: ۱۲۰)

ج) خوانش سوم از مبحث اسلامیت و جمهوریت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رویکردی بینابین است که هیچ یک از مقوله‌های اسلامیت و جمهوریت را طفیلی دیگری نمی‌داند؛ جایگاه بایسته و شایسته هر یک را ارج می‌نهد و به حاکمیت دوگانه الهی - مردمی در

این قانون اعتقاد دارد؛ به طوری که اسلام را محتوا و جمهوریت را قالب آن تلقی می‌کند. (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۲۰۹)

در این خوانش از نسبت جمهوریت و اسلامیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، خواسته‌ها و مطالبات مردم مسلمان، همسو با خواسته و مطالبات و مبانی اسلام است و هر دو نوع مطالبات، از ریشه‌ای واحد و الهی برخوردارند. همچنین آنچه جامعه اسلامی به دنبال آن است، اسلام نیز همان را می‌خواهد و همین مسیر واحد و ریشه الهی یکسان است که حکومت را به دو پایگاه الهی و مردمی، مجهز و مقاوم می‌گرداند.

با توجه به وجود و ثبوت رگه‌های حاکمیت الهی و حاکمیت مردمی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در این نوشتار خوانش سوم، با عمق و وسعت بیشتری مطالعه می‌شود.

### حاکمیت دوگانه الهی - ملی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

چنان‌که اشاره شد، نظریات مربوط به منشأ حاکمیت در طول تاریخ سیاسی، عبارت بودند از: حاکمیت فردی، حاکمیت الهی، حاکمیت مردمی و حاکمیت ملی. نمود حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مدلی جدید و متفاوت با مدل‌های پیشین خود در تاریخ اندیشه سیاسی بوده است. در این مدل، حاکمیت دارای دو وجه الهی و ملی است که می‌توان آن را حاکمیت دوگانه الهی - ملی نامید. امام خمینی علیه السلام نیز با استناد به این مبانی، نظریه ولایت فقیه را مطرح و آن را چنین تعریف می‌کند که حاکمیت الهی - مردمی در آن تحقق یافته است:

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت باشد (علم به قانون و عدالت) به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. (امام خمینی، ۱۳۷۹: ۵۰)

ایشان همچنین در تشریح این موضوع می‌فرماید:

«ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد؛ مانند

صورت‌بندی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ... □ ۲۳۳

جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام علیه السلام کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند. در این موارد، معقول نیست که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام با بقیه فرق داشته باشد. (همان: ۵۱)

اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نقطه اتصال حاکمیت الهی و حاکمیت ملی است و این حاکمیت دوگانه را تحقق بخشیده است:

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان، از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش، حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرّقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می‌کند.

در این اصل، به سه نوع حاکمیت اشاره شده است:

الف) حاکمیت خداوند متعال بر جهان، که به صورت تکوینی در تمام عرصه‌های هستی تجلی یافته است؛

ب) حاکمیت باری تعالی بر انسان و عمل او، یعنی همان حاکمیت تشریحی که از راه وحی اعمال می‌شود؛

ج) حاکمیت انسان بر سرنوشت خود که انسان را آزاد و مختار کرده تا سرنوشت خویش را تعیین کند. در مجموع، این اصل حاکمیت ملت را در چارچوب اسلام معنا بخشیده است. (شعبانی، ۱۳۷۴: ۵۲ و ۵۳)

همچنین اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز بر اساس دو اصل پنجم و ششم همین قانون، حاکمیت دوگانه الهی - ملی را به صورت طولی ترسیم و در عین تفویض حاکمیت به ملت و عملیاتی شدن آن از طریق قوای سه‌گانه، نظارت ولی فقیه - که برگزیده خبرگان منتخب مردم است - را بر آن سه قوه، مقرر کرده است؛ وجه حاکمیت الهی به اصل پنجم و وجه حاکمیت ملی به اصل ششم این قانون برمی‌گردد. (عمید زنجانی، ۱۳۸۵: ۲۵۹؛ هاشمی، ۱۳۸۷: ۵ - ۲)

از نظر تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تردیدی وجود ندارد که حق

حاکمیت، ذاتی خداوند است و او این حق را به انسان‌ها تفویض فرموده است. این حق، همان حق حاکمیت دوگانه الهی - مردمی است که در قالب ولایت فقیه با تأیید مردمی، متجلی شده است. از نظر آنان، حق حاکمیت مردم منافاتی با حاکمیت الهی و ولایت فقیه ندارد؛ چرا که اولاً در طول حاکمیت الهی و بالعرض است، نه در عرض آن و بالذات؛ ثانیاً، در زمان غیبت امام زمان، اداره امور عمومی جامعه بر عهده فقیه عادل و باتقوا و آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که تعیین فقیهی با این اوصاف، بر عهده خبرگان منتخب مردم است. وجود حق انتخاب، نشان می‌دهد که مردم برای تعیین سرنوشت خویش در چارچوب ضوابط و احکام شرعی، دارای حق خداداد هستند. (اسماعیلی، ۱۳۸۴: ۳۶)

بر این اساس، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که به تبیین حاکمیت می‌پردازد، همه امور را مشمول سیطره حاکمیت الهی تلقی کرده و خروج از این دایره را به هیچ وجه قانونی ندانسته است. (عیوضی، ۱۳۸۷: ۲۴۲) همچنین قانون اساسی، متأثر از این مبانی اسلامی، حاکمیت مردم را نیز پذیرفته و نهادها و کارگزاری‌های مردمی و ملی را برای تحقق حاکمیت مردم پیش‌بینی کرده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اولین قانون اساسی است که حاکمیت الهی و مردمی را در قالب ولایت فقیه عملیاتی ساخت و این حاکمیت دوگانه را، به واسطه امامان معصوم علیهم‌السلام و ملت اسلامی، به ولی فقیه واگذار کرد.

حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شکلی متفاوت با سایر کشورها دارد؛ از یک سو، حاکمیت موازین اسلام را پذیرفته و بر آن تأکید کرده است و از سوی دیگر، برای مبانی جمهوریت و حاکمیت ملت ارزش قائل شده، آن را در قالب موازین اسلام صورت‌بندی کرده و حاکمیت دوگانه الهی - مردمی را پدید آورده است. (مدنی، ۱۳۷۴: ۵۵ و ۵۶؛ عالمی، ۱۳۷۴: ۱۳۷ - ۱۳۳)

برای اثبات این خوانش از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، می‌توان به مذاکرات نمایندگان مجلس خبرگان در بررسی نهایی قانون اساسی مراجعه کرد. در این مذاکرات، عده‌ای از نمایندگان بر نظریه حاکمیت الهی تأکید داشتند و حق حاکمیت ملت را محدود به مواردی چون: امر به معروف و نهی از منکر، حق همه‌پرسی و حق دفاع عمومی می‌دانستند. (بی‌نا، ۱۳۶۴: ۱ / جلسه بیستم) عده‌ای نیز بر نظریه حاکمیت مردمی تأکید داشتند و حاکمیت

ملی - مردمی را در چارچوب اصل ششم قانون اساسی تحقق‌پذیر می‌دانستند. (همان، جلسه شانزدهم) در مجموع، حاصل کار این مجلس، خوانشی نو و تلفیقی (حاکمیت الهی - مردمی) از این دو نظریه بود. در این خوانش، حاکمیت مطلق متعلق به خداوند است و او این حق را به مردم تفویض فرموده است. مردم نیز با انتخاب خبرگان برای برگزیدن رهبری اسلامی (بر اساس ولایت فقیه)، انتخاب نمایندگان مجلس قانون‌گذاری، انتخاب رئیس‌جمهور و انتخاب شوراهای محلی، این حق خدادادی را در جامعه اعمال می‌کنند. این نظریه در اصل پنجاه و ششم و پنجاه و هفتم قانون اساسی نمود یافته است.

#### الف) حاکمیت الهی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت خداوند را از طریق اعمال قوانین اسلامی برگرفته از قرآن و سنت از یک سو، و حکومت ولی فقیه بر جامعه از سوی دیگر، بیان می‌کند. براساس آیات قرآن، قانون‌گذار اصلی خداوند است و برای ملتی که به خدا ایمان دارند، قانون‌گذاری بهتر از او نیست. (مائده / ۵۰؛ انعام / ۱۹) با توجه به آموزه‌های اسلامی و اعتقاد مردم ایران به آن، قانون‌گذاران قانون اساسی، حاکمیت الهی را در قانون جمهوری اسلامی ایران، چنین نهادینه کردند:

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است. (اصل چهارم)

از سوی دیگر، با عنایت به آیات و احادیث و روایات و استناد به این منابع وحیانی که برگرفته از منشأ جاودانه وحی هستند، قانون‌گذاران قانون اساسی، اصول سیاسی فقه تشیع و به ویژه نظریات فقهی - سیاسی امام خمینی علیه السلام را کشف کردند و در بحث تأسیس حکومت اسلامی در زمان غیبت امام زمان علیه السلام، ولایت فقیه جامع‌الشرایط را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر تشخیص دادند:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و

امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد. (اصل پنجم)

به این ترتیب، حاکمیت الهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نهادینه شد. اصالت و نمود عینی جنبه الهی قانون اساسی را از لحاظ نظری، باید در آیات قرآن مجید، سنت پیامبر ﷺ و سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام و نظریات فقهی - سیاسی امام قدس سره جستجو کرد. (صنعی منفرد، ۱۳۷۷: ۵۳۴) از لحاظ عملی نیز اصالت و نمود عینی آن را باید در اصول اسلام‌محور قانون اساسی و رهبری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه امام خمینی قدس سره یافت.

#### اصول حاکمیت الهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

اصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با بیان نوع حکومت ایران بعد از انقلاب اسلامی بر اساس مدل نوین جمهوری اسلامی، اعتقاد دیرینه مردم ایران به حکومت حق و عدل برگرفته از قرآن را موجب تأسیس این حکومت می‌داند.

اصل دوم قانون اساسی، ضمن تبیین حکومت جمهوری اسلامی، این نظام را مبتنی بر پایه حاکمیت خدای یکتا، وحی الهی، عدل خداوند، امامت و رهبری اسلامی، کرامت و ارزش انسانی و مسئولیت انسان در برابر خداوند تعالی دانسته است.

اصل چهارم قانون اساسی، بیان می‌کند که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره باید بر اساس موازین اسلامی باشد و به این ترتیب، بر حاکمیت الله بر جامعه تصریح کرده است.

اصل پنجم قانون اساسی، از اصول محوری در بیان حاکمیت الهی در نظام جمهوری اسلامی ایران است. این اصل، تحت تأثیر اندیشه سیاسی تشیع و نظریات فقهی - سیاسی امام خمینی قدس سره، ائمه معصوم علیهم‌السلام را دارای حاکمیت الهی می‌داند. این حاکمیت، لازمه تداوم جامعه اسلامی است. از این رو، استمرار آن در دوران غیبت امام معصوم نیز ضروری است. بر این اساس، در زمان غیبت حضرت ولی عصر علیه‌السلام، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت، بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است.

اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی در راستای اصل پنجم، قوای مقننه، مجریه و قضائیه



حاکم بر جمهوری اسلامی ایران را زیر نظر ولایت مطلقه فقیه می‌داند. بر اساس اصل نود و یکم قانون اساسی، برای تحقق حاکمیت الله و اجرای آموزه‌های دین اسلام در جمهوری اسلامی ایران، همچنین به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر مغایرت نداشتن مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان، بر مصوبات مجلس شورای اسلامی نظارت دارد. شورای نگهبان متشکل از شش فقیه و شش حقوق‌دان است که ولی فقیه، به عنوان نمود حاکمیت الهی در جمهوری اسلامی ایران، آنها را به صورت مستقیم یا غیرمستقیم منصوب می‌کند. مصوبات مجلس شورای اسلامی که مظهر حاکمیت مردم هستند، منوط به تأیید این شورا است تا قانونی شوند. بر اساس اصل نود و سوم قانون اساسی، مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد؛ مگر در مورد تصویب اعتبارنامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوق‌دان اعضای شورای نگهبان. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، رهبر منتخب خبرگان را عهده‌دار ولایت امر و مسئولیت‌های آن، در مقام استمراربخش حاکمیت الهی انبیا و ائمه می‌داند و اصل یکصد و دهم، وظایف و اختیارات رهبر را در این مقام برشمرده است.

#### ب) حاکمیت ملی و مردمی

وجه دوم حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یعنی وجه حاکمیت ملی و مردمی، مبتنی بر موازین اسلامی و عقلی است که در جمهوریت نظام نمود یافته است. بنابراین، اگر جمهوریت را جامعه سازمان‌یافته با برتری منافع همگانی قلمداد کنیم، منابع و مأخذ فراوانی در اسلام وجود دارد که مؤید رابطه تنگاتنگ جامعه اسلامی با مفهوم جمهوریت است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جمهوریت نظام سیاسی کشور و حاکمیت مردم را این‌گونه تضمین کرده است:

۱. مشارکت مردم در امور عمومی از طریق انتخابات و همه‌پرسی: قانون اساسی با پذیرش حاکمیت ملت و مسئولیت عمومی و مشترک مردم در اداره امور مملکت، به شیوه‌های مختلفی آن را عملیاتی کرده است. زمامداری و اداره امور کشور، به اتکای آرای عمومی (اصل ششم)

است که شامل انتخاب نوع نظام سیاسی با رفراندوم (اصل اول)، تصویب قانون اساسی و بازنگری آن از راه همه‌پرسی، تعیین رهبر توسط خبرگان منتخب مردم (اصل یکصد و هفتم) و نیز انتخاب رئیس‌جمهور (اصل یکصد و چهاردهم)، نمایندگان مجلس شورای اسلامی (اصل شصت و دوم)، شوراها محلی (اصل یکصد و چهارم) و خبرگان رهبری با رأی مستقیم مردم است. همچنین رسمیت یافتن دولت نیز به پیشنهاد رئیس‌جمهور و با رأی اعتماد نمایندگان مردم (اصول هشتاد و هفتم و یکصد و سی و هفتم) است. بنابراین در جمهوری اسلامی ایران، محور اصلی حکومت، انتخاب‌های مردم است که با معیارهای مذهبی، در انتخاب مرجع تقلید و رهبری دینی و سپس انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان، انتخاب رئیس‌جمهور، انتخاب نمایندگان مجلس شورای اسلامی و شوراها محلی، ظهور می‌یابد. (یزدی، ۱۳۷۵: ۲۵ و ۲۶)

۲. محدودیت دوره زمامداری و جلوگیری از قدرت مطلقه: دوره ریاست‌جمهوری (اصل یکصد و چهاردهم)، مجلس شورای اسلامی (اصل شصت و سوم) و شوراها محلی، هر کدام چهار سال و دوره مأموریت دولت نیز محدود به همین مدت است و دوره مجلس خبرگان رهبری هشت سال است.

۳. امتیاز نداشتن شخصی زمامداران در برابر دیگران: رهبر در برابر قوانین، با سایر افراد کشور مساوی است. (اصل یکصد و هفتم) سایر زمامداران نیز به طریق اولی امتیاز شخصی نسبت به دیگران ندارند و مثل همه مردم، تابع قانون و مسئول تمام اعمال خود (مسئولیت مدنی) هستند. از این نظر، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «تساوی در برابر قانون» را بدون استثنا مطرح کرده است.

۴. مسئولیت سیاسی زمامداران، به منظور جلوگیری از اعمال قدرت مطلق: طبق قانون اساسی، رهبری در مقابل مجلس خبرگان منتخب ملت (اصل یکصد و یازدهم)، رئیس‌جمهور در مقابل ملت، رهبری و مجلس (اصل یکصد و بیست و دوم)، و وزیران در مقابل رئیس‌جمهور و مجلس (اصل یکصد و سی و هفتم) مسئولند. (شفیعی‌فر، ۱۳۸۴: ۱۳۰ - ۱۲۷؛ علیزاده، ۱۳۸۸: ۱۹۴ و ۱۹۵)

بدین ترتیب در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، «حق الهی جمهور» مورد نظر است و همین حق است که موجب ابتدای مکانیسم اعمال اقتدار بر رأی و خواست جمهور

مردم و شهروندان شده است. (آقاجری، ۱۳۷۷: ۲۸۶) جمهوریت (حاکمیت ملی و مردمی) دارای صورت‌بندی و معنای خاص و بی‌نظیری است که فلسفه وجودی آن برگرفته از جمهور (مردم) الهی‌محور، مسلمان و شیعی ایران است؛ به طوری که ارزش‌ها و نمادهای هویتی مسلمانان شیعی، شاکله تئوریک و پراتیک جمهوریت را موجودیت بخشیده و جمهوری اسلامی را در دنیای واقعیت، به عنوان سیستم سیاسی تجمیع‌گر الهیات و اخلاقیات انسانی، در قاموس بشری قرار داده است.

#### اصول حاکمیت ملی و مردمی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

حاکمیت ملی و مردمی (جمهوریت) در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، متأثر از فضای خوانش جمهوری اسلامی، لازم و ملزوم حاکمیت الهی (اسلامیت) تلقی می‌شود و بر این مبنا، سازوکارهایی برای تحقق حاکمیت مردم در جمهوری اسلامی ایران تعیین شده است:

اصل اول قانون اساسی، مبنی بر رأی مثبت مردم ایران به جمهوری اسلامی، بیانگر حکومت انتخابی و معرف حقوق مشارکت مردم در نظام سیاسی اسلامی است.

بند هشتم اصل سوم، دولت را به تضمین حقوق مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش، مکلف می‌کند.

اصل ششم بر اداره امور کشور بر اساس آرای مردم و از طریق انتخابات تأکید دارد.

اصل هفتم با استناد به قرآن کریم، شوراها را از ارکان تصمیم‌گیری و اداره کشور به‌شمار می‌آورد.

اصل پنجاه و ششم، حق حاکمیت الهی - مردمی را به ملت واگذار کرده است و تأکید می‌کند که هیچ کس حق ندارد این حق خدادادی را از مردم سلب کند.

اصل پنجاه و هشتم بر انتخاب مردمی نمایندگان قوه مقننه برای امر قانون‌گذاری تأکید دارد.

اصل پنجاه و نهم، حق مشارکت مردم را در مسائل کلان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و

فرهنگی کشور از طریق فراندوم پذیرفته است.

اصل شصتم این قانون، اداره بخشی از قوه مجریه را که مستقیم بر عهده رهبری نیست، به

رئیس‌جمهور و وزرا واگذار کرده است که رئیس‌جمهور از طریق انتخابات مردمی، برگزیده می‌شود.

اصل شصت و دوم نیز بر انتخاب مردمی و مستقیم نمایندگان قوه مقننه تأکید دارد. اصل هفتاد و یکم به مجلس شورای اسلامی، به عنوان یک نهاد بر ساخته با رأی مستقیم مردم، حق وضع قانون در همه امور کشور را داده است.

اصل هفتاد و ششم نیز صلاحیت تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را به مجلس شورای اسلامی واگذار کرده است.

اصل هفتاد و هفتم، حوزه صلاحیت مجلس شورای اسلامی را به عنوان نهاد اصلی اعمال حاکمیت مردم، به حوزه سیاست خارجی گسترش داده و عهدنامه‌ها، مقاوله‌نامه‌ها، قراردادهای و موافقت‌نامه‌ها را در صورتی معتبر می‌داند که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده باشد.

طبق اصل هشتاد و چهارم، نماینده مجلس شورای اسلامی، نماینده تمام ملت است و ضمن داشتن مسئولیت ملی، حق اظهار نظر در همه امور کشور را دارد.

اصل هشتاد و ششم نیز در پاسداشت حقوق مردم در قالب نمایندگان مجلس شورای اسلامی، نمایندگان مردم را از هرگونه تعقیب و توقیف در انجام وظایف نمایندگی خویش مبری می‌داند.

اصل یکصد و یکم قانون اساسی، اداره امور اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی را از طریق همکاری مردم و انتخاب شوراهای محلی توسط مردم محل، متحقق می‌داند.

اصل یکصد و دوم به نهاد شوراهای عالی استان، حق داده است که در حدود وظایف خویش، پیشنهادها و طرح‌های خود را به صورت مستقیم یا از طریق دولت، به مجلس شورای اسلامی عرضه کنند.

اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، حاکمیت الهی مردم را در انتخاب مجلس خبرگان برای تعیین رهبری، لحاظ کرده است.

اصل یکصد و چهاردهم نیز حاکمیت الهی مردم را در انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور پذیرفته است و اصل یکصد و هفدهم، مکانیزم این انتخاب را اکثریت آرای شرکت‌کنندگان می‌داند.

اصل یکصد و بیست و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، رئیس‌جمهور را به عنوان بالاترین مقام کشور پس از رهبری، در برابر ملت، رهبر و مجلس شورای اسلامی، مسئول می‌داند؛ که نشان‌دهنده اعمال حاکمیت مردم در نهادها و کارگزاری‌های نظام اسلامی ایران است.

باید اذعان داشت که اصل ششم، هفتم و پنجاه و ششم، از اصول محوری و بنیادین حاکمیت ملی و مردمی به شمار می‌روند که بر جمهوریت اسلامی و مردم‌سالاری دینی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران دلالت دارند و با حفظ محتوای اسلامی جامعه و نظام سیاسی، قالب جمهوریت را برای اداره کشور لحاظ کرده‌اند.

بر این اساس، قانون اساسی جمهوری اسلامی که جمهوری بودن نظام سیاسی کشور را به طرق مختلف تضمین کرده، اصل تفکیک قوا، محوریت مردم در شکل‌گیری نظام و نیز اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی در نظام جمهوری اسلامی را پذیرفته و برای تحدید قدرت دول، محو استبداد، نهادینه کردن آزادی، مقابله با فساد و سوءاستفاده از قدرت، تمهیداتی پیش‌بینی کرده است. (شفیعی‌فر، ۱۳۸۴: ۱۱۵)

#### روش‌های اعمال حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

۱. بر اساس اصل ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حاکمیت ملت تنها از طریق مشارکت عمومی اعمال می‌شود و یگانه راه آن نیز انتخابات در حوزه‌های مختلف (ریاست‌جمهوری، مجلس شورای اسلامی، مجلس خبرگان، شوراهای محلی) است. با اینکه در این اصل، انتخاب رهبر مطرح نشده، در اصل یکصد و هفتم با بیان اینکه «تعیین رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است»، بر نقش باواسطه مردم در انتخاب رهبر تأکید شده است. بر این اساس، همه کسانی که به موجب قانون اساسی، کارگزار حاکمیت بوده، در اعمال حاکمیت مشارکت دارند، مستقیم یا غیرمستقیم منتخب ملت هستند.

۲. به موجب اصل هفتم و فصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شوراها یکی دیگر از نهادها و روش‌های اعمال حاکمیت مردم هستند. در این روش، مردم یک شهرستان، شهر و روستا در بسیاری از مسائل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی و... دارای حق

اظهارنظر و تصمیم‌گیری هستند و در اداره امور کشور در حوزه محل سکونت خویش، مشارکت مستقیم دارند.

۳. همه‌پرسی و رجوع مستقیم به آرای مردم، صورت سوم از روش‌های اعمال حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که بر اساس اصل پنجاه و نهم، در مسائل بسیار مهم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، این مهم صورت می‌گیرد. (جوان آراسته، ۱۳۸۳: ۱۱۴) این روش بیانگر اعمال حاکمیت مردمی در قانون اساسی است؛ چرا که دموکراسی مستقیم را تحقق می‌بخشد و هر یک از افراد مردم در سرنوشت سیاسی - اجتماعی خویش مشارکت می‌کنند.

حق حاکمیت مردم بر سرنوشت سیاسی - اجتماعی خویش، ایجاب می‌کند که مشارکت عملی و همه‌جانبه داشته باشند. به همین دلیل، قانون اساسی جلوه‌های مختلفی از مشارکت مردم را پیش‌بینی کرده و مشارکت‌های متنوع حقوقی، سیاسی و اجتماعی، نمونه‌هایی از اعمال حاکمیت ملی توسط مردم است. به لحاظ حقوقی، نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن، با رأی ملت در فراندوم ایجاد شده (اصل ۱ و ۱۷۷) و اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی و شوراهاست. (اصل ۶ و ۷) مردم در انتخاب رهبری (اصل ۱۰۷)، ریاست جمهوری و وزرا (اصل ۱۱۴ و ۱۳۳)، نمایندگان مجلس شورای اسلامی (اصل ۶۲) و شوراهای محلی (اصل ۱۰۰) مشارکت دارند.

از نظر سیاسی، مطابق اصل ۲۶ قانون اساسی، احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی و انجمن‌های اسلامی یا اقلیت‌های دینی اجازه فعالیت دارند. بدین لحاظ، زمینه حضور متشکل و خودجوش مردم در صحنه سیاسی، و نیز زمینه اعمال حاکمیت از طریق رقابت‌های حزبی فراهم شده است.

از نظر اجتماعی هم، امر به معروف و نهی از منکر، به عنوان وظیفه‌ای همگانی و متقابل، در مناسبات مردم و نیز در مناسبات با دولت، به رسمیت شناخته شده است. (اصل ۸) مردم در این مشارکت ارشادی، نقش مؤثری در نظارت بر اعمال دولت و سالم‌سازی جامعه دارند. (علیزاده، ۱۳۸۸: ۱۹۴ و ۱۹۵)

## نتیجه

حاکمیت، قدرت عالی و انحصاری و مشروع دولت است که به دولت، توان قانون‌گذاری، تصمیم‌سازی و اجرایی در محیط داخلی می‌بخشد. این قدرت عالی اولاً بر کشور و مردم آن، اقتدار و برتری بلامنازع دارد، چنان‌که همگان در داخل کشور از آن اطاعت می‌کنند؛ ثانیاً کشورهای دیگر آن را به رسمیت می‌شناسند و به آن احترام می‌گذارند. بنابراین، این عنصر بنیادین و شاکله دولت، دارای دو سیمای درونی و برونی است و در هر دو عرصه، مورد احترام است. این مفهوم در تاریخ اندیشه سیاسی، دچار تحولات متعددی شده که این تحولات را می‌توان چنین طبقه‌بندی کرد:

این مفهوم ابتدا صورت‌بندی مطلق داشت و اقتداری مطلق و مافوق قانون و نظارت مردم به حاکم می‌بخشید. نظریات حاکمیت الهی شاهان در غرب و امپراتوری‌های ایران و روم و... و دولت مطلقه شاهان در اروپای بعد از رنسانس، نمونه‌های عینی و تاریخی این صورت‌بندی از حاکمیت هستند. مفهوم حاکمیت در وهله دوم، شاکله مردمی یافت و تک تک اعضای اجتماع در امر حکومت‌داری سهیم شدند. ریشه این صورت‌بندی از حاکمیت، به یونان باستان و دوره دموکراسی مستقیم برمی‌گردد که در اروپا بعد از انقلاب فرانسه عملیاتی شد. اندیشه سیاسی ژان ژاک روسو در قالب نظریه حاکمیت همگان، بیانگر این شکل از حاکمیت است. صورت‌بندی دیگر از حاکمیت، شکل ملی است که حاکمیت را به نهاد انتزاعی ملت واگذار می‌کند و حاکمیت به صورت غیرمستقیم توسط مردم اعمال می‌شود. سیستم انتخابات، اصلی‌ترین مکانیزم مشروعیت‌بخش و عملیاتی کردن آن است. این صورت‌بندی در اروپا پس از انقلاب فرانسه و در آمریکا پس از استقلالش شکل گرفت و امروزه نیز در اکثریت نظام‌های سیاسی جهان با درجه‌های مختلف اعمال می‌شود.

صورت‌بندی چهارم حاکمیت، صورت‌بندی الهی است که در نبوت و امامت انبیا و امامان نمود یافته و بر اساس اندیشه سیاسی تشیع، حاکمیت الهی پیامبر اسلام ﷺ، امامان معصوم ﷺ و ولی فقیه در دوره غیبت امام معصوم ﷺ، از این نوع صورت‌بندی است. حاکمیت در ذات مفهومی خویش دارای زیرساخت و مبانی نظری موجودیت‌بخش است و

در عالم عینی، متأثر از بافت فرهنگی و اجتماعی هر جامعه، صورت‌بندی‌های متفاوتی دارد. یکی از کارویژه‌های محوری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بنا به ماهیت نهادی‌اش، تبیین و تفسیر مبانی حاکمیت، نهادها و کارگزاری‌های حاصل از آن، به منظور تدبیر و تنظیم امور اجتماع است. این قانون با توجه به ارزش‌های اسلامی و انقلابی دایر بر جامعه اسلامی ایران و رهبران آن، صورت‌بندی و شکلی متفاوت و نو به مفهوم حاکمیت داده و نهادها و کارگزاری‌های مختص به خود را برای اعمال آن پیش‌بینی کرده است.

حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شکلی متفاوت، منحصر به فرد و نوین دارد و دارای صورت‌بندی دوگانه و طولی است؛ از یک سو، حاکمیت الهی و موازین اسلام را به عنوان اساس و زیرساخت حاکمیت و حکومت‌داری پذیرفته است و از سوی دیگر، در طول این حاکمیت الهی، برای مبانی جمهوریت و حاکمیت ملت ارزش قائل شده و آن را در قالب موازین اسلام صورت‌بندی کرده و حاکمیت دوگانه الهی - مردمی را پدید آورده است. نمود حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مدلی جدید و متفاوت با مدل‌های قبل از خود در تاریخ اندیشه سیاسی بوده است. در این مدل، حاکمیت دارای دو وجه الهی و ملی است، که می‌توان آن را حاکمیت دوگانه الهی - ملی نامید. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نقطه اتصال حاکمیت الهی و حاکمیت ملی است و این حاکمیت دوگانه را تحقق بخشیده است. از نظر قانون‌گذاران قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حق حاکمیت، ذاتی خداوند است و او این حق را به انسان‌ها تفویض فرموده است. این حق، همان حق حاکمیت دوگانه الهی - مردمی است که در سیمای ولایت فقیه با تأیید مردمی، متجلی شده است.

## منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. اسماعیلی، محسن، ۱۳۸۴، مشارکت عمومی حاکمیت ملی و نظارت همگانی در فقه سیاسی و حقوق اساسی، تهران، فرهنگ اسلامی.



۴. آشوری، داریوش، ۱۳۷۳، *دانشنامه سیاسی*، تهران، مروارید، چاپ سوم.
۵. آقابخشی، علی، ۱۳۶۶، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، چاپ دوم.
۶. آقاجری، هاشم، ۱۳۷۷، *جمهوریت، ولایت و مشروعیت*، مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
۷. امام خمینی، سید روح‌الله، ۱۳۷۹، *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دهم.
۸. بی‌نا، ۱۳۶۴، *صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، جلد ۱، ۲ و ۳، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۹. پالیزبان، محسن، ۱۳۸۸، «رویکردهای متفاوت نسبت به جمهوریت و اسلامیت در جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۳، پاییز ۸۸.
۱۰. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۹، *حکمت اصول سیاسی اسلام*، تهران، بنیاد نهج البلاغه.
۱۱. جوان آراسته، حسین، ۱۳۸۳، *مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، مرکز تحقیقات علمی.
۱۲. درخشه، جلال، ۱۳۸۳، «ابعاد حاکمیت مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)*، شماره ۲۳.
۱۳. شعبانی، قاسم، ۱۳۷۴، *حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران*، تهران، اطلاعات، چاپ سوم.
۱۴. شفیعی فر، محمد، ۱۳۸۴، «مردم‌سالاری در قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ حدود قدرت دولت»، *مجله مطالعات انقلاب اسلامی*، شماره ۲.
۱۵. صنیعی منفرد، محمدعلی، ۱۳۷۷، «واو منطقی بین جمهوریت و اسلامیت»، *مجموعه مقالات جمهوریت و انقلاب اسلامی*، تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.

۱۶. طباطبائی مؤتمنی، منوچهر، ۱۳۸۰، *حقوق اساسی*، تهران، میزان، چاپ اول.
۱۷. عالم، عبدالرحمن، ۱۳۷۳، *بنیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۸. عالمی، شمس‌الدین، ۱۳۷۴، *حقوق اساسی*، تهران، مشکوه.
۱۹. علی‌بابایی، غلامرضا، ۱۳۸۴، *فرهنگ سیاسی آرش*، تهران، آشیان، چاپ دوم.
۲۰. علیزاده، جواد، ۱۳۸۸، *مبانی حقوق و قانون اساسی*، تهران، مبنای خرد.
۲۱. عمید زنجانی، عباسعلی، ۱۳۸۵، *حقوق اساسی ایران شامل: دوران باستان، دوره اسلامی، مشروطه و جمهوری اسلامی ایران*، تهران، دانشگاه تهران، چاپ اول.
۲۲. عیوضی، محمدرحیم، ۱۳۸۷، *انقلاب اسلامی، زمینه‌ها و ریشه‌های آن*، قم، دفتر نشر معارف، چاپ اول.
۲۳. قاضی، ابوالفضل، ۱۳۸۳، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، تهران، میزان، چاپ دوم.
۲۴. مدنی، جلال‌الدین، ۱۳۷۴، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، همراه.
۲۵. مقتدر، هوشنگ، ۱۳۷۰، *سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی*، تهران، مفهرس.
۲۶. هاشمی، سید محمد، ۱۳۷۴، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، جلد اول، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
۲۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران حاکمیت و نهادهای سیاسی*، جلد ۲، تهران، میزان، چاپ بیستم.
۲۸. وفادار، علی، ۱۳۷۴، *حقوق اساسی و تحولات اساسی*، تهران، نشر وین.
۲۹. یزدی، محمد، ۱۳۷۵، *قانون اساسی برای همه*، تهران، انتشارات امیرکبیر.